

حضور و غیبت معنا در نام‌های خداوند

تقریباً در همه‌ی ادیان، به‌ویژه در چهار دین رسمی که در ایران وجود دارد، برای خداوند نام‌های گوناگون و متنوعی بیان شده است. تعداد این نام‌ها در متن مرجع هرکدام از این ادیان، بیش از یکصد نام نیست. اما معمولاً یک نام، و گاهی دو نام مشخص‌تر و اصلی‌تر به‌شمار می‌آید. یعنی معمولاً یک نام به‌عنوان نقطه‌ی کانونی به‌شمار می‌رود و بقیه‌ی نام‌ها به‌عنوان صفت برای همان نام اصلی محسوب می‌شود. در تورات از این نام کانونی با لفظ «یهوه»، در اوستا با لفظ «اهورمزدا» و در قرآن با لفظ «الله» یاد شده است. این الفاظ هرکدام دارای معنایی ویژه خود نیز می‌باشند. مثلاً لفظ «یهوه» به‌عنوان ضمیر سوم شخص از مصدر «بودن» اشاره به بودن است که بوده، هست، و خواهد بود. یعنی با آوردن این لفظ، در درجه‌ی اول ذهن‌گوینده، یا مخاطب، متوجه معنای «بودن» است. به تعبیر دیگر آنچه در آیین یهود و در تورات به‌عنوان نقطه‌ی کانونی مطرح است، «بودن» یا «هستن» می‌باشد. اگرچه معنای «بودن» هم مانند چیستی چیزها، چندان قابل توضیح نیست، اما همینکه ما هم «هستیم» و همینکه از معنای «بودن» چیزی هم در ما وجود دارد، می‌توانیم ادعا کنیم که لایه‌هایی از معنای «بودن» را می‌فهمیم. این نام در مراحل بعدی عنوان «پدر»، «فرمانده» و امثال آن را در ارتباط با قوم پیدا می‌کند اما به‌رحال «بودن» اولین، و مهمترین معنای این نام به‌شمار می‌رود.

لفظ «اهورمزدا» در متن اوستا نیز به‌معنای «سرور دانا» دانسته شده است. یعنی نقطه‌ی کانونی در آیین زردشتی «دانایی» بوده است. «دانایی» هم به‌دلیل آنکه در مرتبه‌ی اول و ابتدایی، صفتی انسانی به‌شمار می‌رود و هرکدام از ما به‌گونه‌ای نسبی سهمی از آن داریم، به‌همین جهت فهم ما از معنای «دانایی» امکان‌پذیر است. همچنین لفظ «رب» در قرآن به‌معنای «آموزگار» یا تربیت‌کننده است، این نام هم برای ما نامی قابل فهم و قابل تجربه است. درعین حال که معنای هرکدام از این نام‌ها تا حدودی با هم متفاوت هستند اما در هر سه نام مزبور، نوعی رابطه‌ی معنایی، و تجربه‌ی بشری، میان انسان و معنایی که در آن نام نهفته است وجود دارد. یعنی هنگامی که از «بودن» سخن به‌میان می‌آید و «یهوه» را در عرصه‌ی «بودن» یاد می‌کنیم، این معنا را در خودمان هم می‌توانیم درک کنیم که ما هم هستیم و سهمی از «بودن» در ما هم قابل درک و فهم است. همچنین اگر «اهورمزدا» را به‌معنای سرور دانا می‌دانیم، خود ما هم از دانایی سهمی داریم. تربیت‌کنندگی، آموزگاری و آموختن که معنای «رب» را تشکیل می‌دهد باز هم معنایی است که توسط خود ما قابل تجربه است. خواه این تجربه، آموختنی توسط ما به‌دیگری باشد، یا آموختن ما چیزی را از کسی که مربی و

معلم ما بوده است. همچنین نام‌های متنوع دیگری مانند «قادر»، «عزیز» و.. که زیرمجموعه‌ی نام کانونی «الله» قرار شمرده می‌شوند هر کدام به‌نوبه‌ی خود، فهمی از معنای متعالی را به‌ذهن متبادر می‌کند.

بنا براین، فهم معنای نام خداوند، در این ادیان، به‌گونه‌ای نسبی و به‌عنوان تجربه‌ای بشری قابل درک خواهد بود. تاکید بر نسبی بودن فهم ما از این معناها و اهمیت آن در تعالی و سیروت انسان از «من‌اکنون» به «من‌ایدآل»، نکته‌ای است که بازهم به آن خواهیم پرداخت.

در باره‌ی نام‌هایی چون «بهبوه»، «هورمزد» و «رب» گفته شد که معنای این نام‌ها اگرچه در پاره‌ای موارد «مطلق» خوانده می‌شود، اما بخشی از معنا نه در فراسوی آفرینش، بلکه حتی در حوزه‌ی فهم بشری نیز قرار دارند و هرکسی در هر مرتبه‌ای از فهم و هوشمندی که باشد متناسب با همان مرتبه می‌تواند درکی و تجربه‌ای از معنای این نام‌ها داشته باشد. همچنین وجود نام‌هایی چون عزیز، رحیم، کریم، قادر، و امثالهم که زیرمجموعه‌ی نام‌های اصلی به‌شمار می‌روند سبب می‌شود تا هرکسی متناسب با نیاز خود، معنای این نام‌ها را هدفی برای اعتلای خود قرار دهد. بخش عظیمی از عشق ورزیدن‌های انسانی، به نحوی معطوف به همین معانی قابل فهم است. مثلا نام‌هایی مانند عزیز، کریم، قادر، و... آرمان‌های انسانی هم هستند و هر آدمی دوست دارد عزیز باشد، گرامی باشد، قادر به انجام کارهای بزرگ باشد و...

اما نام‌های دیگری هم هستند که به‌نظر می‌رسد نمی‌توان حتی فهمی نسبی از معنای آن نام‌ها را درک نمود. هرکدام از نام‌های اصلی که به‌عنوان نام کانونی مطرح شدند، دارای پس‌زمینه‌ای دیگر هم هستند که فراتر از فهم و درک انسان توصیف شده‌اند. مانند نام «الله» در قرآن. یا نام «الوهیم» در کتاب پیدایش تورات. یعنی هیچ معنای مشخص و دقیقی را نمی‌توان برای این نام‌ها بیان کرد و انسان هیچ تجربه‌ای مشخص را نمی‌تواند در خود پیدا کند که این تجربه سبب شناخت معنای آن نام‌ها شود.

از مهمترین عواملی که سبب می‌شود فهم ما از معنای این نام‌ها با دشواری و شاید با بن‌بست روبرو شود، نوع تعریفی است که برای این نام‌ها آمده. در این تعریف‌ها، نام‌محدود بودن، چه‌به‌لحاظ زمانی و چه به‌لحاظ مکانی طرح شده است. نه‌تنها این، حتی معنای این نام‌ها بیرون از مکان و زمان توصیف شده است و این مسئله‌ای است که خود به‌خود با هرگونه نام‌گذاری در تناقض قرار می‌گیرد. زیرا نام‌ها بیان‌کننده‌ی حدود و مرزهای چیزها هستند و هنگامی که چیزی در قلمرو زمان و مکان نباشد، و هیچ حدودی را برنتابد، طبعا نامی هم که معرف او باشد نمی‌توان برای او پیدا کرد.

از همین جا است که به یک واژه‌ی متناقض‌نمای دیگر به نام «مطلق» می‌رسیم. معنای این واژه، به ویژه به‌عنوان توصیفی برای معنای امر متعالی نیز چندان برای ذهن ما روشن نیست. در واقع ما نمی‌دانیم «مطلق» دقیقاً یعنی چه؟ فهم اینهم برای ذهن ما مردم معمولی و عادی، نه تنها دشوار بلکه ناممکن می‌نماید. اما در عین حال می‌توانیم به نیمه‌ای پنهان و مرموز در بخشی از ذهن خودمان اعتراف کنیم. به تعبیر دیگر، این درست است که ما نمی‌توانیم معنایی برتر از زمان و مکان را در ذهن خود تصور کنیم،

اما این را هم نمی‌توانیم انکار کنیم که ذهن ما با همین چیزی که نمی‌دانیم چیست درگیر است. این قلمروی که گستره-ی آن حرف «از کجا تا کجا» را بر نمی‌تابد و نمی‌دانیم معنای «مطلق بودن» آن چیست، سبب می‌شود تا به نوعی، غیبتِ «معنا» را در نام‌هایی مانند «الله» یا «الوهیم» بپذیریم.

از منظری دیگر که نگاه کنیم، می‌بینیم این تناقض در نوع اندیشه خود ما هست. به هر حال این ذهن خودآگاه ما است که دائم تلاش می‌کند تا معنایی را در باره‌ی فراسوی زمان و مکان، به کمند فهم خویش درآورد و اگرچه معمولاً توفیقی در این باره پیدا نمی‌کنیم و همچنان با غیبتِ این معنا مواجه هستیم اما هیچ‌گاه از این تلاش فرو ننشسته‌ایم. یعنی ما این استعداد را داریم که به «فراسوی آنچه هست و به آنچه نمی‌دانیم چیست» بیاندیشیم. یا می‌توانیم این پرسش کودکانه اما بنیادی را طرح کنیم که پیش از آفرینش این هستی، چه بوده است؟ یا پس از انتهای این هستی، چیست؟ و همین می‌تواند نشانه‌ای از «غیبتِ معنا» برای امری باشد که ذهن ما را به وادی حیرت نیز می‌کشانند.

کاربرد ضمیرهای دوم شخص مفرد «تو» برای «رب» خداوند حاضر در ذهن، و ضمیر سوم شخص «او» (هو) برای «الله» تا حدود زیادی می‌تواند نشانگر همین حضور و غیابِ معناهای نام خداوند باشد. منظورم حضور و غیابی است که در ذهن ما برای معناها اتفاق می‌افتد. معمولاً معنای «رب» (خداوند) در ذهن ما حضور پیدا می‌کند اما معنای «الله» (خدا) همواره غایب است. احتمالاً به همین سبب در متن قرآن کمتر دیده می‌شود که کسی توانسته باشد «الله» را با ضمیر «تو» خوانده باشد؛ در این متن همیشه از «الله» با ضمیر غایب یاد شده است و به‌جز یک مورد که در باره‌ی داستان موسی است در همه‌ی موارد دیگر واسطه‌ای میان «الله» و رسولان دیده می‌شود و همیشه این واسطه است که به‌نقل از «او» (از الله) سخن می‌گوید. مخاطب قرآن، خواه محمدرسول باشد، خواه دیگرانی که ما باشیم، همیشه با غیبتِ «الله» در متن مواجه هستیم. اما در مواردی واگویی‌هایی که رسولان به‌گونه‌ای مستقیم و حضوری با خداوند داشته‌اند، بیشتر از نام

«رب» استفاده شده است. مانند آیات ۱۲۷ تا ۱۲۹ در سوره‌ی بقره که ابراهیم مدام خداوند را با نام «رب» مخاطب قرار می‌دهد و خواسته‌های خود را مستقیماً از او طلب می‌کند.

در عین حال این قاعده دلیل بر نفی برخی رخدادهای استثنائی نیست. یکی از این رخدادهای استثنائی مربوط به داستان موسی در طور سینا است. بنا به آیات قرآن در سوره‌ی طه، در آن رخداد، «الله» مستقیماً با موسی سخن می‌گوید و با بیان «انّی‌اناالله» معنایی که همیشه و همه جا از ذهن دیگران غایب بوده است در ذهن موسی حضور پیدا می‌کند. شاید به‌همین جهت موسی را «کلیم‌الله» نیز خوانده‌اند.

این داستان، پیش از آنکه در قرآن آمده باشد در کتاب خروج تورات آمده بود. اما در آن متن به‌جای کلمه «الوهیم» از لفظ «اهیه» (من هستم) استفاده شده است که ضمیر اول شخص از همان لفظ «یهوه» است.

این روش که در قرآن «الله» را همیشه به ضمیر غایب یاد می‌کند، در بسیاری از متون روایی، تفسیری و ادعیه، رعایت نشده است. به‌تعبیر دیگر، بسیار اتفاق افتاده است که نه‌تنها ما آدم‌های معمولی، حتی عالمان دینی نام «الله» را به‌گونه‌ای در گفتار و نوشتار خود آورده‌اند که انگار پرده‌ی غیب را به‌یکسو زده و رویاروی با او هم‌کلام شده‌اند. ترکیبات لفظی در «یاالله»، «الهی» و امثالهم در بسیاری از مناجات‌ها، دعاها، اشعار و مدایح، شاهی از این مدعا هستند. به‌نظر می‌رسد در این گفتارها و نوشتارها، کشف معنایی تازه‌ای اتفاق نیفتاده باشد، بلکه به سبب عدم توجه به جایگاه الفاظ «رب» و «الله»، این دو واژه با هم خلط شده‌اند. این خلط و درهم آمیختگی، می‌تواند به نحوی نشان از بی‌توجهی به معناها در ذهن باشد و نتیجه‌ای که از این آشوب حاصل می‌شود سر درگمی، ابهام‌افزایی، و هذیان‌گویی در باره‌ی امر متعالی خواهد بود.

به‌گمان من، طرح نام خداوند در دو قلمرو «حضور» و «غیبت»، می‌تواند نتایج مثبت برای انسان و جامعه پدید آورد اما خلط این دو قلمرو و عدم تشخیص آن نیز سبب‌گزندها و آسیب‌های جبران‌ناپذیر گردد.

نام‌های متنوعی از خداوند، مانند: «عزیز»، «عالم»، «قادر»، «رحیم» و... که زیر مجموعه‌ی نام «الله» شمرده می‌شوند، نام‌هایی قابل فهم و همچنین توسعه پذیر هستند. یعنی فهم ما از معنای هرکدام از این نام‌ها دائم در حال توسعه است. مثلاً معنای واژه‌ی «عالم=دانا» که یکی از نام‌های خداوند است، در مراحل مختلف سنی ما، و همچنین در مراحل رشد و کمال جامعه بشری، توسعه می‌یابد و در هر مرحله‌ی تجربه‌ی تازه‌تری از این معنا برای انسان پدید می‌آید. به تعبیر

دیگر، معنایی که برای نام‌های خداوند (غیر از نام الله) طرح شده است، دائم سقفِ موجود خود را در ذهن ما برهم می‌زند و آن را در فراز بالاتری استوار می‌نماید.

در نگاه اول ممکن است این تصور پیش آید که شاید بخش‌هایی از آن معنایی که در نام «الله» جستجو می‌کردیم در حال انکشاف است. اما پس از اندکی تأمل در می‌یابیم که آن معنای غایب، نه تنها آشکار نشده، بلکه حیرت‌انگیزتر از پیش، اندیشه‌ی آدمی را به چالش می‌گیرد. به تعبیر دیگر، این معنای پنهان و راز آلود «الله» که در فراسوی دانش کنونی ما است، هیچ‌گاه مجال ایستادن و توقف کردن ما را در نقطه‌ای از فهم نمی‌دهد. همچنین، از آنجا که نام‌های متعالی قابل فهم، تجلیاتی فروتر آمده، یا نازل شده از «او» شمرده می‌شوند، بنا براین انسان می‌تواند این نام‌ها را به عنوان ایده‌هایی قابل فهم برای رشد و تعالی انسانی خود انتخاب کند، این شاید معنای همان کلام «والی‌الله‌المصیر» باشد که در قرآن آمده است.

به تعبیر دیگر، نام‌های قابل فهم خداوند، علاوه بر اینکه به عنوان ایده‌های تعالی بخش در افق اندیشگی ما می‌تواند مطرح شود، همچنین چون همه‌ی این نام‌ها از «الله» دانسته شده، و الله نیز بی‌نهایت و مطلق تعریف شده است، می‌توان به این نتیجه رسید که این توسعه یابندگی این نام‌ها در اندیشه و در زندگی ما مدام خواهد بود.

اما هنگامی که نام‌های متعارف خداوند که در ذهن حضور می‌یابند، مورد غفلت قرار گیرد، و از معنای قابل حس و قابل تجربه تهی گردند، و حضور معنایی همه‌ی نام‌ها به غیب کشیده شود، آنگاه فقط خدایی فراسوی اندیشه و ذهن مورد ستایش قرار می‌گیرد که رشته‌های معنایی میان انسان و امر متعالی را هم از میان می‌برد. به این ترتیب، ما از نام‌های قابل فهم که سبب رشد و صیروت ما می‌شود محروم می‌شویم و رشته‌های ارتباطی ما با امر متعالی قطع می‌شود.

احتمالا به این گونه است که هرچه معنای امر متعالی دورتر، آسمانی‌تر، قدسی‌تر و بریده‌تر از فهم انسان شود، زندگی انسان در زمین پلیدتر، آشوب‌زده‌تر و بی‌سامان‌تر می‌شود. این درحالی اتفاق می‌افتد که مردمان خدایی را می‌ستایند که هیچ معنای روشن و مشخصی از او را در خود نمی‌یابند. این گزند هنگامی چاره می‌شود که تعادلی موزون میان معنای حضور و غیب پدید آید. در بخش چهارم این گفتار، به این نکته بیشتر پرداخته شده است

علی طهماسبی

ادامه را در بخش چهارم